

۲۱. الشنقیطی، محمد امین، (۲۰۰۶م)، مذکره فی اصول الفقه.
۲۲. الشهرستانی، محمد. (۱۹۹۶م)، العلمانیون و الاسلام. بیروت: دارالاعتصام.
۲۳. شیخ، محمد، (۱۹۷۱م)، المقالات السنیة فی کشف ضلالت أحمدین تیمیه، (ج ۱).
۲۴. عبدالعزیز، جمعه امین، (۲۰۰۵م)، فهم الإسلام فی ظلال الأصول العشرين للإمام الشهيد حسن البنا، قاهره: دارالکلمه.
۲۵. عثمانی، محمد تقی، (۲۰۰۹م)، الاجتهاد فی الشریعه الاسلامیه، بیروت: مکتبه البیوت.
۲۶. عوده، عبدالقادر، (۱۹۵۱م)، التشریع الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی.
۲۷. غالی، محمود عباس، (۱۹۸۹م)، نظریه الدوله فی الإسلام: دراسه مقارنه بین الإخوان- المسلمین و جماعه الدعوه و التبلیغ، بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه.
۲۸. غزالی، محمد، (۱۹۹۱م)، عقیده المسلم.
۲۹. غنیمی، عبدالقادر، (۲۰۰۱م)، تراثنا الفکری فی میزان الشرع والعقل.
۳۰. فرمانیان، سیدمهدی، (۱۳۹۴ش)، جریان شناسی سلفی گری معاصر: از اخوان المسلمین تا داعش، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۳۱. قدردان قراملکی، محمدحسن، (۲۰۰۵م)، پاسخ به شبهات کلامی، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۲. قرضاوی، یوسف، (۲۰۰۹م)، سنت؛ سرچشمه دانش و تمدن. ترجمه: عبدالعزیز سلیمی، تهران: احسان.
۳۳. قطب، سید، (۲۰۰۳م)، فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق.
۳۴. همو، (۲۰۰۳م)، معالم فی الطريق، بیروت: دارالشروق.
۳۵. محمد، ابوالفضل، (۲۰۰۵م)، مفاهیم ینبغی أن تصحح، ریاض: دارالقلم.
۳۶. مسلم، بن حجاج، (بی تا)، صحیح مسلم.
۳۷. مهدی، شیخ محمود، (۲۰۰۹م)، سیدقطب و حزبه تاریخ اسود، قاهره: المکتبه الإسلامیه.
۳۸. نشریه ی اصلاح ایران، (۱۳۹۰ش)، ش سوم.
۳۹. الهضیبی، حسن، (بی تا)، دعاه لا قضاہ.

Palmer, Richard E. (۱۹۶۹). *Hermeneutics: Interpretation Theory in Schleiermacher, Dilthey, Heidegger, and Gadamer*. Northwestern University Press.

گونه‌های بازنمایی گذشته در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان

^۱ محمد مهدی سعیدی

^۲ سید ضیاءالدین میر محمدی

چکیده

این مقاله به بررسی گونه‌های ساختاری بازنمایی گذشته در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان (۱۹۱۹-۲۰۰۱م) می‌پردازد تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که «گذشته» با چه الگوهایی در این حوزه بازنمایی شده است. پژوهش حاضر با به‌کارگیری روش تحلیل محتوای کیفی بر روی نمونه‌ای متشکل از سیزده اثر کلیدی از مورخان برجسته‌ی افغانستانی، سه گونه‌ی اصلی بازنمایی شامل «روایی»، «ترکیبی» و «تبیینی» را شناسایی و تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهند که رویکرد روایی-توصیفی، که ریشه در سنت وقایع‌نگاری دوانده است و بر شرح خطی رویدادها تمرکز دارد، گونه‌ی غالب است. با این حال، پژوهش شاهد ظهور معنادار رویکرد ترکیبی است که در آن مورخان با تلفیق، مقایسه و تحلیل منابع گوناگون، به بازسازی مستدل گذشته می‌پردازند. در مقابل، رویکرد تبیینی، که به دنبال کشف علل و عوامل زیربنایی رویدادهاست، فراوانی کمتری داشته، خلأ روش‌شناختی به شمار می‌رود. مقاله نتیجه‌گیری می‌کند که تاریخ‌نگاری این دوره در وضعیتی گذار، میان سنت روایی و روش‌های تحلیلی مدرن، قرار دارد، ولی هنوز به چارچوب تبیینی قدرتمند دست نیافته است. این پژوهش، با تمرکز بر ساختار به جای محتوا، مدلی جدید برای ارزیابی بلوغ علمی این حوزه ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری افغانستان، بازنمایی گذشته، روش‌شناسی تاریخ، تحلیل محتوای کیفی، رویکرد روایی، رویکرد تبیینی.

۱. عضو هیئت علمی دارالعلوم امام صادق (علیه السلام)، هرات، افغانستان.

۲. استادیار گروه آموزشی تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

مقدمه

تاریخ‌نگاری در افغانستان در صد سال اخیر، از اهتمام در خور توجهی برخوردار بوده است و طیف گسترده‌ای از نویسندگان، با اهداف و سطح توان گوناگون روشی و علمی، آثار متعددی خلق کرده‌اند. با این حال، تاکنون، نگاهی جامع به ساختار این آثار، به منظور فراهم گشتن زمینه‌ی ارزیابی و راستی‌آزمایی تلاش پژوهشگران افغانستانی در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری صورت نگرفته است. یکی از اقدامات مؤثر برای نیل به این مقصد، تعیین شکل روایت رویداد در مطالعات تاریخی آن خطه و پاسخ به این پرسش اساسی است که «گذشته» با چه گونه‌هایی در مطالعات تاریخی افغانستان بازنمایی شده و کدامیک وجه غالب در میان آثار مورد مطالعه است؟

شکل‌های بازنمایی^۱ «گذشته»، که همواره تکامل یافته و شامل رویکردهای متفاوتی برای ساختن گزارش رویدادها بوده، در این پژوهش عبارت است از: رویکردهای «روایی»، «تبیینی» و «ترکیبی»؛

گونه‌های مزبور در جامعه‌ی آماری پژوهش حاضر، با روش تحلیل محتوای کیفی و با رویکرد توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرند تا در درجه‌ی نخست از تصویر نحوه‌ی ارائه‌ی داده‌ها و تحلیل‌ها ابهام‌زدایی گردد. ثانیاً موجب دامن زدن به مباحث نظری و فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ، به ویژه در جغرافیای افغانستان، گردند و زمینه‌ی بررسی‌های بیشتر در این عرصه فراهم گردد. در نهایت، مورخان از عملکرد خود و دیگران در قالب تاریخ‌نگار و شیوه‌های درست، علمی و کارآمد آگاه‌تر گردند. از سوی دیگر، برای افزایش دقت نتیجه‌گیری‌ها دامنه‌ی مکانی تحقیق، تاریخ‌نگاشته‌های پژوهشگران حوزه‌ی سیاسی افغانستان معاصر، شکل گرفته در حد فاصل آغاز دوره‌ی استقلال (۱۹۱۹م) تا استقرار نظام جمهوریت (۲۰۰۱م) در آن کشور است. سال‌های یادشده مقارن است با تحولات سیاسی، فکری و ورود

۱. Representation

آموزه‌های غربی و روشنگرانه در افغانستان که تأثیر در خور توجهی بر ایده‌های تاریخی و رویه‌های تاریخ‌نگاری داشته‌اند.

شایان ذکر است که توضیح ویژگی‌های پدیده‌ای ویژه یا تعیین رویه‌ها، به دلیل فقدان متغیر در آنها، که پژوهش حاضر از آن قبیل است، بدون فرضیه دنبال خواهد شد (چاوا و نجمیاس، ۱۳۹۰: ۹۲).

پیشینه پژوهش: از تحلیل‌های محتوا محور تا خلأ روش‌شناختی

همان گونه که در مقدمه اشاره شد، پژوهش حاضر با تمرکز بر نحوه‌ی بازنمایی گذشته، جنبه‌ای روش‌شناختی از تاریخ‌نگاری افغانستان را می‌کاود که تاکنون تحقیقی مستقل با این رویکرد صورت نگرفته است و غالب بررسی‌های نظری موجود، جنبه‌ی معرفت‌شناختی و محتوایی دارند، یعنی به جای پرسش از «چگونگی» نگارش تاریخ، به «چیستی» آن و تحلیل اندیشه‌ها، سوگیری‌ها و گفتمان‌های حاکم بر مورخان پرداخته‌اند. مرور انتقادی این آثار، خلأیی را که پژوهش حاضر به دنبال پر کردن آن است، به وضوح نشان می‌دهد.

پیشینه‌های موجود را می‌توان در قالب سه رویکرد کلی دسته‌بندی کرد:

الف. رویکردهای شخص محور: تمرکز بر کنشگری و روش مورخ

بخشی از پژوهش‌ها بر ارزیابی آثار مورخان برجسته، به ویژه فیض محمد کاتب و عبدالحی حبیبی، متمرکز بوده‌اند. بررسی چهار مقاله‌ی منتخب از دو «یادنامه‌ی کاتب» (۱۳۶۵ش و ۱۳۹۵ش) روش او را بهتر از متقدمین دانسته (روهی، ۱۳۶۵ش: ۷۵) و تلاش او برای درک عینی اسناد و پایبندی به اصول جامعه‌شناسی تاریخی را ستوده‌اند (جلال‌الدین، ۱۳۶۵ش: ۱۱۰). تحلیل‌گری و پرهیز کاتب از ذهنیت‌گرایی هم از وجوه تمایز او بر شمرده شده است. (جاویدی، ۱۳۹۵ش: ۷۲-۷۱). مقاله‌ی روش‌شناسی آنال‌نگار شرقی در تاریخ‌نگاری افغانستان تاریخ‌نگاری کاتب را به دلیل ورود به عرصه‌های تحلیلی و انتقادی، با مکتب آنال مقایسه کرده و شایسته‌ی عنوان «مکتب تاریخ‌نگاری کاتب» دانسته است (بیانی، ۱۳۹۵ش: ۴۰).

در مورد تاریخ‌نگاری حبیبی تنها اثر آکادمیک، کتاب بررسی و تحلیل تاریخ‌نگاری علامه عبدالحی حبیبی به خامه‌ی نگارنده است که ساختار و محتوای تاریخ‌نگاری حبیبی را مورد بررسی قرار داده است. در بخش ساختار، گردآوری داده‌ها، ارزیابی منابع و تحلیل و تفسیر داده‌ها مورد بحث واقع شده و قوت‌ها و ضعف‌های تاریخ‌نگاری وی در چارچوب اصول و مبانی تاریخ‌نگاری علمی مشخص گشته است. در بخش محتوایی، اندیشه‌های محوری حبیبی، به منظور آشنایی با ساختار ذهنی و فکری وی مورد بررسی قرار گرفته است. (سعیدی، ۱۳۹۸ش)

نقطه‌ی مشترک پژوهش‌های شخص‌محور آن است که هر چند به مفاهیمی مانند «تحلیل» و «روش» اشاره کرده‌اند، ولی این مفاهیم را به صورت خاص به کار برده و هرگز به شکل نظام‌مند، گونه‌ی ساختاری‌بازنمایی (روایی، تبیینی یا ترکیبی) را در آثار این مورخان طبقه‌بندی و تحلیل نکرده‌اند.

ب. رویکردهای جریان‌محور: تحلیل تاریخ‌نگاری‌های قومی و ایدئولوژیک

دسته‌ی دوم تحقیقات، تاریخ‌نگاری را به مثابه ابزار گروه‌های قومی و ایدئولوژیک ویژه بررسی کرده‌اند. مصداق برجسته‌ی آن، رساله‌ی دکترای بررسی تاریخ‌نگاری هزاره‌هاست که تاریخ‌نگاری این قوم را «ضدروایت» در برابر روایت رسمی و قوم‌محور حاکمیت معرفی می‌کند و رویکردهای غالب آن را قوم‌گرایانه، باستان‌گرایانه و سیاسی می‌داند (موسوی، ۱۳۹۵ش: ۸۱-۹۲). نمونه‌ی دیگر، رساله‌ی بررسی گفتمان تاریخ‌نگاری چپ (سوسیالیستی) است که این جریان را با ویژگی‌هایی مانند تحلیل طبقاتی و برجسته‌سازی نقش توده‌های فرودست شناسایی کرده است و میرغلام محمد غبار را نماینده‌ی برجسته‌ی آن می‌داند (عارفی، ۱۴۰۲ش: ۱۴۱، ۱۸۶).

این دسته از پژوهش‌ها نیز با وجود دستاوردهایشان در شناسایی روایت‌های بدیل، تحلیل خود را به سطح محتوا و اهداف سیاسی آن جریان محدود کرده‌اند. آنها به خوبی نشان می‌دهند که هر جریان ویژه چه می‌گوید، ولی به این پرسش نمی‌پردازند که این روایت‌ها در سطح ساختاری با چه الگویی (روایی، تبیینی یا ترکیبی) بیان شده‌اند.

ج. رویکردهای کلان‌نگر: تحلیل گفتمان‌های ملی و سیاسی

دسته‌ی سوم پژوهش‌ها، با نگاهی کلان‌تر، کل میدان تاریخ‌نگاری افغانستان را به مثابه عرصه‌ی تخاصم گفتمان‌های سیاسی رقیب تحلیل می‌کنند. رساله‌ی دکترای رابطه‌ی سیاست و تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر، نمونه‌ی برجسته‌ی این رویکرد است. این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه گفتمان ناسیونالیسم قومی برای مشروعیت‌بخشی به سلطه‌ی هر قوم ویژه، همچنین گفتمان چپ به منظور بازنمایی تاریخ گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده و نیز گفتمان عدالت‌خواهی برای دستیابی به برابری و به رسمیت شناختن هویت‌های متکثر، کوشیده‌اند (عارفی، ۱۴۰۲ ش).

در این باره، رساله‌ی جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری افغانستان در دوران معاصر سه جریان اصلی ملی‌گرا (با تأکید بر هویت افغانی و مدنیت پنج‌هزار ساله)، چپ‌گرا (با تمرکز بر مبارزات طبقاتی) و اسلام‌گرا (با هدف بازسازی هویت دینی) را شناسایی و تحلیل می‌کند (مسلم‌یار، ۱۳۹۹ ش).

در نهایت، پژوهش‌هایی با رویکرد انتقادی‌تر مانند نقد تاریخ‌نگاری مورخان معاصر درباره‌ی شیعیان افغانستان، نشان داده است که تعصبات مذهبی و قومی چگونه منجر به سوگیری‌های نظام‌مند، کتمان حقایق، وارونه جلوه دادن رویدادها و نادیده گرفتن جنایات و ستم حاکمان در روایت تاریخ گردیده‌اند (عادلی، ۱۳۹۸ ش: ۸۱-۸۶).

حتی این تحلیل‌های کلان و گفتمانی نیز که به خوبی نقشه‌ی سیاسی حاکم بر تاریخ‌نگاری را ترسیم می‌کنند، در نهایت بر محتوای ایدئولوژیک و کارکرد سیاسی روایت‌ها متمرکز می‌مانند و از تحلیل فرم و ساختار روایی آنها غفلت می‌ورزند.

در مجموع، چنانچه مشهود است، پیشینه‌ی پژوهش در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری افغانستان الگوی ثابتی را دنبال می‌کند: تمرکز بر بررسی‌های محتوایی، معرفت‌شناختی و ایدئولوژیک. این پژوهش‌ها به درستی نشان می‌دهند که تاریخ‌نگاری در این کشور، بیش از آنکه تابع قواعد علمی پژوهش باشد، میدان تعقیب آمال فردی و گروهی بوده است. این واقعیت، اهمیت پرداختن به مباحث روش‌شناسی را بیش از پیش ضروری

می‌سازد. مقاله‌ی حاضر، با فاصله گرفتن از موضوع و محتوا و تمرکز بر ساختار بازنمایی، گامی جدید در این مسیر برداشته است و پاسخ پرسشی را می‌کاود که در پژوهش‌های پیشین مغفول مانده است: ورای آن محتواهای ایدئولوژیک، ساختار بازنمایی تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان چگونه است؟

روش‌شناسی

پژوهش حاضر از نظر ماهیت، مطالعه‌ای نظری و از نوع اکتشافی است، زیرا هدف اصلی آن، شناسایی و تحلیل گونه‌های بازنمایی گذشته، از طریق بررسی و واکاوی متون موجود، می‌باشد. گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای انجام شده است و فرایند پژوهش در دو سطح روش‌شناختی متمایز پیش می‌رود: نخست، در مرحله‌ی گردآوری داده‌ها، رویکرد استقرایی به کار گرفته شده تا با جست‌وجو و مطالعه منابع، داده‌های مرتبط شناسایی شوند؛ سپس، در مرحله‌ی تحلیل، از استراتژی قیاسی استفاده شده است تا داده‌های گردآوری‌شده براساس چارچوب‌های نظری و مقوله‌های از پیش تعیین‌شده مورد بررسی قرار گیرند.

مقوله‌ها از ادبیات تاریخ‌نگاری پیشاپیش تعیین شده و سپس شواهد متنی برای آنها جست‌وجو گردیده است. این رویه، بیانگر تحلیل محتوای هدایت‌شده است که در آن، مسیر تحلیل براساس چارچوب نظری مشخص هدایت می‌شود (ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۲-۲۹)؛ بنابراین، روش اصلی تحلیل در این پژوهش، تحلیل محتوای کیفی با رویکرد ساختارشناسانه است. این روش، ویژگی‌های زبانی و معنایی متون را به صورت نظام‌مند، عینی و بر پایه‌ی قواعد مشخص بررسی می‌کند و از این رهگذر، ساختارهای معنایی و محتوایی آنها را آشکار می‌سازد (رفیع‌پور، ۱۳۸۴ش: ۱۰۹؛ ایمان و نوشادی، ۱۳۹۰ش: ۱۸). تحلیل محتوای ساختارشناسانه (هدایتی) می‌تواند هم بر «مدلول» و هم بر «دال» متمرکز شود (لورنس، ۱۳۷۵ش: ۳۴).

«جامعه‌ی آماری» این پژوهش، همه‌ی تاریخ‌نگاشته‌هایی است که مورخان

افغانستانی در بازه‌ی زمانی ۱۹۱۹م تا ۲۰۰۱م به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند. از این جامعه‌ی گسترده، نمونه‌ای متشکل از سیزده اثر کلیدی براساس ملاک‌های زیر انتخاب گردیدند:

اهمیت و تأثیرگذاری: آثاری انتخاب شدند که در جامعه‌ی علمی و فرهنگی افغانستان، منابع مرجع یا آثار جریان‌ساز است. با وجود این، در صورت رویارویی با آثار متعدد از هر نویسنده، جامع‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اثر آن نویسنده انتخاب شده است.

تمرکز بر تاریخ‌نگاری علمی: منظور، آثاری هستند که دارای ساختار پژوهشی، استناد به منابع و تلاش برای ارائه‌ی روایتی منسجم از گذشته است و از خاطرات شخصی، سفرنامه‌ها و آثار صرفاً ذوقی و فاقد ارجاع متمایز می‌شوند. (سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، ۱۳۹۶ش: ۵)

فاصله‌ی زمانی از رویداد: برای اطمینان از وجود نگاه تاریخی واقع‌بینانه، اولویت با آثاری بود که به وقایع حداقل سه دهه پیش از زمان نگارش خود پرداخته‌اند (افشار، ۱۳۵۶ش: ۸۳۳).

تمرکز بر جریان اصلی تاریخ‌نگاری داخل افغانستان: با اذعان به اهمیت آثار مورخان افغانستانی در دیاسپورا، تمرکز این پژوهش بر آثاری است که در فضای فکری و علمی داخل افغانستان تولید شده‌اند تا بتوان تصویری دقیق‌تر از شرایط بومی تاریخ‌نگاری ارائه داد.

پس از اعمال این معیارها، تنها سیزده اثر شناسایی گردیدند که همه‌ی شرایط ورود به مطالعه را دارا هستند. نمونه‌ی پژوهش (نمونه‌ی آماری) هم برابر با کل جامعه‌ی آماری است؛ بنابراین، نمونه‌گیری به معنای انتخاب بخشی از جامعه صورت نگرفته است.

از میان فصول و عناوین هر عضو جامعه‌ی آماری و براساس «نمونه‌گیری تصادفی ساده» «واحدهای ثبت»، که دربرگیرنده‌ی بیش از پنجاه واحد شایان تحلیل است، برای بررسی تعیین گردیدند. «واحد تحلیل»، همان داده‌های معنایی مرتبط با

گونه‌های بازنمایی گذشته» است که از متون مورد بررسی انتزاع شده و قابلیت استقرار تحت سه مقوله‌ی روایی، ترکیبی و تبیینی را یافته‌اند. واحدهای ثبت مورد بررسی به تفکیک کتب منتخب در جدول ۱ (در بخش ضمایم) ارائه گردیده است.

فرایند تحلیل داده‌ها شامل مراحل زیر بود:

۱. تدوین چارچوب کدگذاری: سه مقوله‌ی اصلی برگرفته از ادبیات تاریخ‌نگاری، کدهای محوری تعریف شدند:

۱. کد روایی: تمرکز بر توصیف زمانی و کرونولوژیک وقایع؛ چه، کجا و چه زمانی رخ داد. کد تبیینی: تمرکز بر تحلیل علّی، چرایی وقوع رویدادها، تفسیر و کشف روابط پنهان. کد ترکیبی: ادغام هر دو رویکرد روایی و تبیینی در یک چارچوب منسجم، به طوری که روایت در خدمت تحلیل باشد.

۲. کدگذاری متون: هر واحد ثبت به دقت مطالعه و واحدهای تحلیل درون آن براساس چارچوب فوق کدگذاری شدند. این فرایند به صورت رفت و برگشتی میان داده‌ها و مقوله‌ها انجام شد تا از انطباق دقیق اطمینان حاصل شود.

۳. دسته‌بندی و تحلیل الگوها: پس از اتمام کدگذاری، فراوانی و نحوه‌ی توزیع هر یک از گونه‌های بازنمایی در آثار مختلف بررسی شد تا الگوی غالب در تاریخ‌نگاری این دوره شناسایی و تحلیل گردد.

روایی و پایایی

در پژوهش‌های کیفی، روایی و پایایی به معنای دقت، صحت و قابلیت اعتماد یافته‌ها در بازنمایی واقعیت است. برگرفته از دیدگاه لینکلن و گوبا روایی و پویایی این تحقیق در سه بُعد (قابلیت انتقال، قابلیت اطمینان و تأییدپذیری) تعقیب گردید.

(Lincoln & Guba, ۱۹۸۵: ۲۱۹, ۳۰۱-۳۱۴)

برای قابلیت انتقال، نمونه‌ها براساس معیارهای مشخص انتخاب شدند تا تنوع لازم در داده‌ها ایجاد شود و توصیف غنی از زمینه و محتوای داده‌ها ارائه گردد. برای قابلیت اطمینان، گردآوری و تحلیل داده‌ها به صورت همزمان انجام شد و فرایند

کدگذاری و دسته‌بندی داده‌ها مستندسازی گردید تا امکان پیگیری مسیر تحلیل فراهم باشد. برای تأییدپذیری، همه‌ی تصمیم‌های تحلیلی و تغییرات در «جهت تحلیل» و «گستره‌ی بررسی» ثبت و مستند شد تا پژوهشگران دیگر بتوانند مسیر استدلال را بازبینی کنند.

همچنین کفایت نمونه‌گیری از طریق دستیابی به اشباع نظری کنترل گشت، به این معنا که پس از تحلیل واحدهای ثبت، هیچ مقوله‌ی جدیدی شناسایی نشد. این مجموعه اقدامات، روایی و پایایی پژوهش را در چارچوب پذیرفته‌شده‌ی تحقیقات کیفی تضمین می‌کند.

مبانی و چارچوب نظری

در این بخش با هدف تبیین بنیان‌های نظری و چارچوب تحلیلی پژوهش در گام نخست، مفاهیم و الگوهای کلیدی مرتبط با بازنمایی گذشته در تاریخ‌نگاری مرور می‌شود. سپس، با اتکا به آن مبانی، چارچوب نظری تحقیق شکل می‌گیرد که مسیر شناسایی و طبقه‌بندی گونه‌های بازنمایی در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان را مشخص می‌سازد. بدین منظور، ابتدا به معرفی و تشریح شکل‌های اصلی بازنمایی گذشته پرداخته می‌شود.

شکل‌های اصلی بازنمایی گذشته

«گذشته» معمولاً در جوامع گوناگون به دو شکل اساسی بازنمایی می‌شود: شکل تاریخی و غیرتاریخی. مورد اخیر در قالب داستان‌ها، افسانه‌ها و... نمود می‌یابد و شکل تاریخی که مورد بحث ماست، تکامل یافته است و شامل رویکردهای متفاوتی برای ساختن گزارش‌های مربوط به گذشته گشته‌اند. انواع اساسی این گونه‌ها، عبارت است از شکل‌های «نقلی»، «روایتی» و «نظریه‌محور». شکل «نقلی» همان گزارش ساده است که در سالنامه‌ها و واقعه‌نگاری‌ها دیده می‌شود. دو مشخصه‌ی بارز آن تکیه‌ی استوار بر وصف رویداد و اصرار بر حفظ توالی زمانی است. بازنمایی روایتی

گزارشی ساخت‌یافته از رویدادها در کل معنادار، برای سازمان‌دهی و تفسیر گذشته با استفاده از ابزارهای زبانی مانند «طرح» است. (Chris Lorenz, ۲۰۰۱: ۶۸۳۶-۳۸) مبتنای روایت بر طرح، بدان معناست که مورخ به جای گزارش یکسری حقایق، به طور فعال داستانی با ساختار و معنای ویژه خلق می‌کند. در آن، رویدادها به گونه‌ای به هم متصل می‌شوند تا بر موضوع یا استدلال ویژه، تأکید صورت گیرد. در این شکل از بازنمایی، مورخان تلاش می‌ورزند تا رویدادهای گوناگون در زمان‌های متفاوت را در چارچوب واحد یا مقوله‌ی معنادار جمع کنند تا راهی برای درک وقایع تاریخی با گروه‌بندی آنها در ایده‌ای مشترک فراهم گردد و رویدادها و دوره‌های تاریخی متفاوت به عنوان کل منسجم ارائه شود (Chris Lorenz, ۲۰۰۱: ۶۸۳۸). این عمل سبب می‌شود روایات تاریخی از ترتیب زمانی دقیق فراتر روند و بر درک موضوعی گذشته تمرکز صورت پذیرد.

با این رویه، روایت‌های تاریخی صرفاً گزارش‌های عینی و بازتابی خنثی یا منفعل از گذشته برحسب زمان‌های متوالی نخواهند بود، بلکه مورخ رویدادها را به صورت فعال در ساختاری منسجم‌گزينش کرده، ترتیب‌بندی و سازمان‌دهی موضوعی نموده، به آنها معنا و اهمیت می‌بخشد.

نوع سوم بازنمایی «نظریه‌محور» است. این شکل از بازنمایی بر استفاده از نظریه‌ها و مدل‌ها برای تحلیل وقایع تاریخی تأکید دارد و به جای تمرکز بر رویدادهای منحصر به فرد، به دنبال شناسایی الگوها و ساختارهای کلی در گذشته است. بازنمایی نظریه‌محور، که بر شناسایی پدیده‌های تکرارشونده و تعمیم‌پذیر توجه دارد، اغلب در تقابل با روایت قرار می‌گیرد که بر ترتیب زمانی و طرح تأکید می‌ورزد (Chris Lorenz, ۲۰۰۱: ۶۸۳۶-۳۹). این نوع از بازنمایی، صورت مدرن تاریخ‌نگاری به شمار می‌آید (Topolski, ۱۹۸۷: ۸۳-۸۴) و مصادیق عملی و عینی مبتنی بر آن کمتر شکل گرفته، این واقعیت در مورد تاریخ‌نگاری افغانستان بیشتر صدق می‌کند.

برداشت منتخب از تاریخ‌نگاری

اصطلاح «تاریخ‌نگاری»، رشته‌ای علمی و دانشگاهی برشمرده می‌شود که به سختی تعریف می‌گردد و مورخان، که متأثر از ایده‌های انتزاعی نظری، فلسفی و روش‌شناختی بوده‌اند، نتوانسته‌اند به اجماع مشترکی در تعریف این واژه دست یابند؛ از این رو، در اینجا به تعریف منتخب اکتفا می‌شود: «تاریخ‌نگاری، فعالیت و نگارش علمی است که براساس مبانی نظری، فلسفی و روشی، توضیحی شایان توجه برای مجموعه‌ی معینی از کنش‌های انسانی، که به طور عقلایی در گذشته پایه‌گذاری شده‌اند، در قالب روایی، ارائه می‌کند. این اصطلاح در درجه‌ی نخست به هنر نوشتن تاریخ و بالطبع، به آثار تاریخی که به دوره‌ای ویژه مربوط می‌شود و در نهایت به نحوه‌ی تولید چنین آثاری اشاره می‌کند» (Rose, ۲۰۰۲: ۲۵).

چنین برداشتی از تاریخ‌نگاری همسو با شکل‌های دوم و سوم بازنمایی مذکور و مغایر با شکل نخست آن (نقلی) قلمداد می‌شود و آن را از محدوده‌ی گونه‌های بازنمایی در خور بررسی در این پژوهش خارج می‌سازد. این شکل از بازنمایی، که بیشتر یادآور سالنامه‌ها و واقعه‌نگاری‌هاست، فاقد توضیح قوی از رابطه‌ی بین رویدادهای فهرست شده و منعکس‌کننده ضبطی ساده و خطی از رویداد بدون زمینه گسترده‌تر است (Topolski, ۱۹۸۷: ۷۷-۸۰).

تعیین و تحدید گونه‌های بازنمایی گذشته

متأثر از شکل‌های اساسی بازنمایی گذشته و نیز مفهوم تاریخ‌نگاری، گونه‌های متنوعی از تاریخ‌نگاری طرح می‌شود. از آنجایی که «بازنمایی»، تداعی‌گر روایتگری است، ضرورت دارد گونه‌های آن براساس نحوه‌ی مواجهه‌ی مورخ با رویدادها یا نحوه‌ی ارائه‌ی اطلاعات معین شوند. پیش از پرداختن به این امر لازم است یادآوری گردد که عمل مورّخ در عرصه‌ی پژوهش از دو رویکرد عاری نیست: یا به دنبال فهم و

بیان دلیل و علت رویدادها و پدیده‌هاست که در آن، درک و فهم مورخ از معنای رویداد (قصد و هدف و انگیزه) مطرح است یا به دنبال وصف و تنویر صورت و کیفیت رویدادها و پدیده‌هاست که این وجه نیز بر پایه‌ی نقل و روایت یا عقل و استدلال استوار است؛ استدلالی که خود نیز بر ارائه‌ی نقل و شواهد دیگر اتکا دارد.

طبق بیان بالا در تاریخ‌نگاری، سه رویکرد کلی برای تدوین، تنظیم و ارائه‌ی مطالب تاریخی به وجود می‌آید. رویکرد نخست، که از دیرباز مرسوم بوده است، نقل روایت‌های گوناگون درباره‌ی حوادث و اخبار تاریخی با درج سلسله اسناد یا بدون درج آن است. این گونه از بازنمایی با عنوان «رویکرد روایی»، فاقد هرگونه استدلال است. در گونه‌ی دوم، که «رویکرد ترکیبی» نامیده می‌شود، با توسل به ساز و کارهای علمی و عقلانی و ترکیب بندی قاعده‌مند یافته‌ها، داده‌های تاریخی واقعی تری ارائه می‌شود و راهی است برای روشن ساختن زوایای تاریک عرصه‌های تاریخی ناشی از فقدان روایات؛ بنابراین، در رویکرد ترکیبی، مورخ به جای نقل روایت‌های مختلف و اسناد گوناگون واقعه، از راه مقایسه و ایجاد سازگاری میان روایت‌ها و چینش منظم آنها در کنار هم، واقعه‌ی یادشده را در قالب متن واحد توضیح می‌دهد.

تاریخ‌نگاری	رویکرد تحقیق
توصیفی	روایی ←
توصیفی و تحلیلی	ترکیبی ←
تحلیلی	تبیینی ←

گونه‌ی سوم، رویکرد تبیینی است که شکل کامل تری از رویکرد ترکیبی است و نمایانیدن زوایای پنهان و تاریک رویدادها به مدد فهم، تفسیر و تعلیل میسر می‌گردد؛ مقاصد،

اهداف، انگیزه‌ها، دلایل یا علل رویدادها، آثار و نتایج آنها تعقیب می‌شود (سجادی و عالم‌زاده، ۱۳۸۵ش: ۵۵-۴۴ و واسعی، ۱۳۸۵ش: ۴۲-۴۱).

ماحصل رویکرد روایی، توصیف صرف؛ رویکرد ترکیبی توصیف و تحلیل و رویکرد تبیینی تحلیل صرف است.

شایان ذکر است مقوله‌ی تبیین در اینجا متفاوت از علوم طبیعی و متنوع است؛

مانند تبیین تعمیم‌گرا، معناگرا (عقل‌گرا، تفسیرگرا)، تطبیقی، کارکردی، ساختاری و روایی (استنفورد، ۱۳۸۲ش: ۲۳۱). البته در این پژوهش، تعیین «نوع» تبیین مد نظر نیست، بلکه تبیین به معنای قسیم «روایت» و «ترکیب» مطرح می‌شود. بدین ترتیب، بازنمایی گذشته در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان در قالب سه رویکرد روایی، ترکیبی و تبیینی تعقیب خواهند شد.

چارچوب نظری

برای تحلیل نوشته‌های تاریخی مورخان افغانستانی، از مدل ساده‌ی سه‌مرحله‌ای استفاده می‌شود. این مدل به ما کمک می‌کند تا ببینیم هر مورخ چقدر در تحلیل هر رویداد عمیق شده است. این سه مرحله یا رویکرد عبارت است از: رویکرد روایی: در این سطح، کار اصلی مورخ، تعریف کردن داستان واضح و منسجم از گذشته است. وی رویدادها را به ترتیب زمانی کنار هم می‌چیند تا خواننده بفهمد چه وقایعی رخ داده است. این رویکرد، پایه‌ی هر نوشته‌ی تاریخی است، ولی معمولاً به چرایی اتفاقات نمی‌پردازد.

رویکرد ترکیبی: در این سطح، مورخ مانند کارآگاه عمل می‌کند. وی دیگر فقط داستان تعریف نمی‌نماید، بلکه شواهد و منابع گوناگون (مانند اسناد، نامه‌ها یا روایت‌های متناقض) را کنار هم می‌گذارد، آنها را با هم مقایسه می‌کند و می‌کوشد با ترکیب آنها، تصویر کامل و مستند از واقعه ارائه دهد. این رویکرد، کار اصلی مورخ حرفه‌ای برای رسیدن به واقعیت است.

رویکرد تبیینی: این، عمیق‌ترین سطح تحلیل است. در اینجا، مورخ به دنبال کشف دلایل، انگیزه‌ها و علت‌های رویداد است. وی می‌کوشد توضیح دهد که چه عواملی (برای نمونه، اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی) سبب شدند واقعه‌ای تاریخی به شکل ویژه‌ای رخ دهد.

چنین مدلی به ما کمک می‌کند تا به صورت دقیق مشخص کنیم که تاریخ‌نگاری

در افغانستان بیشتر در کدام سطح متمرکز بوده و قوت‌ها و ضعف‌های تحلیلی آن کجاست.

یافته‌ها و تحلیل نتایج

تحلیل جامع واحدهای ثبت براساس چارچوب نظری پژوهش (گونه‌های بازنمایی روایی، ترکیبی و تبیینی)، تصویری دقیق از روش‌شناسی و وضعیت تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان را به دست می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهند که این حوزه در وضعیت گذار قرار دارد؛ در حالی که سنت وقایع‌نگاری توصیفی همچنان نیرومند است، تلاش‌های روشمند برای تحلیل ترکیبی و تبیین علّی پدیده‌ها نیز به شکل معناداری ظهور کرده است. در ادامه، هر یک از این گونه‌ها با استناد کامل به شواهد و نمونه‌های استخراج‌شده از متون، به تفصیل تحلیل می‌شوند.

۱. رویکرد روایی (توصیفی): سیطره سنت وقایع‌نگاری

این رویکرد، که در آن هدف اصلی مورخ، بازگویی وقایع به ترتیب وقوع است، رایج‌ترین شیوهی بازنمایی در میان آثار مورد بررسی بود. البته باید توجه داشت که این رویکرد در برخی واحدهای ثبت که ماهیت مفهومی یا تحلیلی داشتند (مانند واحدهای ششم، هجدهم، بیست‌ویکم، بیست‌وسوم، بیست‌وششم تا بیست‌ونهم، چهل‌وششم و پنجاه‌وسوم) به کار گرفته نشده‌اند. در دیگر موارد، به ویژه فصولی که به ترسیم وضعیت عمومی هر دوره اختصاص داشت، مورخان به ارائه‌ی گزارشی توصیفی از داده‌ها بسنده کرده‌اند. نمونه‌ی بارز آن در واحد ثبت سوم، در بخش مربوط به حکومت‌های محلی، دیده می‌شود که میرغلام محمد غبار صرفاً به شرح زندگی و اقدامات افراد می‌پردازد:

«یعقوب بن لیث بن معدل مردی بود از قریه‌ی قرنین در سیستان و مانند ابو مسلم از ته اجتماع نشئت کرده بود. وی در شهر زرنج ... شاگردی مس‌گری به مزد روزانه نیم درهم کرده بود. بعداً به دسته‌ی عیاران پیوست و گاهی راه‌ها بزد و مال بگرفت و به رفقا

صرف کرد...». (غبار، ۱۳۶۸ش: ۹۱-۹۲) این شیوه، که یادآور سبک تاریخ‌نگاری کلاسیک اسلامی است، بر «چه اتفاق افتاد» تمرکز دارد و از تحلیل ساختارها و دلایل عمیق‌تر رویدادها فاصله می‌گیرد. با این حال، در برخی آثار، این بازنمایی روایی از سطح توصیف ساده فراتر رفته، با عناصر ادبی و احساسی در می‌آمیزد. این پدیده، که نشان‌دهنده تفکیک‌ناپذیری کامل میان کار مورخ و ادیب است، در واحد ثبت هفتم و هشتم از آثار احمدعلی کهزاد به وضوح دیده می‌شود؛ وی در توصیف بالاحصار کابل، نثری شاعرانه و تخیلی به کار می‌گیرد:

«... گاهی تا نماز خفتن زیر شاخسار درختان "بهزادی" کیف می‌کند و گاهی در روزهای اول بهار، که لاله در دشت‌ها و دامن کھساران سر می‌زند، خویش را به دامن‌های "دهن‌غوربند" و "دشت شیخ" و تپه‌های اطراف "گلپهار" می‌رساند تا لاله‌ی گلبوی را ببوید و لاله‌ی صد برگ را ببیند...». (کهزاد، ۱۳۳۶ش: ۹۴)

این سبک نگارش، هرچند به متن جذابیتی ادبی می‌بخشد، ولی آن را از عینیت علمی دور کرده، تاریخ را به خاطره‌نگاری و سفرنامه‌نویسی نزدیک می‌کند. این تلفیق روایت خبری با عناصر بدیع و قصه‌گونه در واحد ثبت نهم با وضوح بیشتری نمایان است. کهزاد ابتدا ماجرای را بدون استناد و به شیوه‌ای داستانی نقل می‌کند و سپس با ارجاع به منابعی مانند اکبرنامه و همایون‌نامه، همان روایت را مستند می‌سازد (کهزاد، ۱۳۳۶ش: ۱۱۶-۱۱۷ و ۱۳۰). این رویه نشان می‌دهد که ساختار روایی اولیه بر پایه‌ی ذهنیت مورخ شکل گرفته و اسناد، صرفاً برای تأیید آن به کار رفته‌اند. این رویکرد روایی - احساسی در بزنگاه‌های تاریخی، مانند وقایع ملی، به اوج خود رسیده و به زبان حماسی و هیجانی بدل می‌شود. این امر در واحد ثبت چهارم، که به حمله‌ی مردم به محل استقرار «کیوناری» می‌پردازد، کاملاً مشهود است. نویسنده با نثری مسجع و شعارگونه، رویداد را به پیروزی دراماتیک تبدیل می‌کند:

«خود کیونیاری در عمارت فوقانی قصر خود با اسناد و خزاین و بیرق انگلیس یکجا بسوخت و خاکستر شد... ملت تا عصر روز این آتش بازی را تماشا می‌کرد. از

هر زبان نام "کمناری" ... با نعره‌های فتح و پیروزی ... شنیده می‌شد... افسوس که ملت هنوز سری نیافته بود که تحت فرمان و هدایات او عاقلانه حرکت کنند... از قلوب و ارواح غازیان این صدا بلند بود: کجاست اکبرخان غازی...». (کاکر، ۱۳۶۷ش: ۳۳۳)

چنین روایتی، که از ضعف استناددهی هم رنج می‌برد، فاقد هرگونه تحلیل است و تاریخ را به ابزاری برای تهییج احساسات ملی تقلیل می‌دهد. این رویکرد حتی در متونی که ظاهراً ماهیت علمی دارند نیز نفوذ کرده است. عبدالحی حبیبی در فصل نخست کتاب اندیشه‌ی جامی، به جای تحلیل انتقادی، به ستایش ادیبانه می‌پردازد که نشان‌دهنده‌ی غلبه‌ی نگاه ادبی بر رویکرد پژوهشگرانه است:

... وی [عبدالرحمن جامی] دانشمندی جلیل و شاعری مفحل و توانا و صوفی صافی ضمیر و مربی بصیر و در حکمت و فلسفه متبحر و ادیبی دانا و نثرنگاری شیوا بود... (حبیبی، ۱۳۸۴ش: ۳)

۲. رویکرد ترکیبی (توصیفی-تحلیلی): تلاش برای بازسازی مستدل گذشته

این رویکرد نشان‌دهنده‌ی گذار از روایت‌گری صرف به پژوهش تاریخی است. در اینجا، مورخ با مقایسه، تلفیق و تحلیل منابع، تصویری مستدل و منسجم از گذشته ارائه می‌دهد. این شیوه، هرچند به گستردگی رویکرد روایی نیست، ولی در بیشتر آثار منتخب حضور دارد و نشان‌دهنده‌ی بلوغ روش‌شناختی در تاریخ‌نگاری این دوره است. البته در واحدهای ثبتي که عمدتاً به شرح وقایع روزشمار (مانند واحدهای دهم، چهلم، چهل و دوم و چهل و چهارم) یا توصیف ساختارهای کلی (مانند واحدهای شانزدهم، نوزدهم، بیست و پنجم و پنجاهم) اختصاص داشتند، این رویکرد به صورت مستقل دیده نمی‌شود.

یکی از برجسته‌ترین نمودهای رویکرد ترکیبی، ارائه‌ی استدلال در برابر فرضیه‌ی رایج است. غبار در واحد ثبت سوم، به جای پذیرش کلیشه‌ی انگیزه‌های مالی محمود غزنوی برای حمله به هند، با ارائه‌ی استدلال تطبیقی، این دیدگاه را به چالش

می‌کشد: «اینکه گویند محمود حریص به مال بود... محل تأمل است... این صحیح‌تر خواهد بود که برای قضاوت گذشتگان، ما خود را صمیمانه در عصر و محیط... آنان قرار دهیم... ما می‌بینیم و می‌دانیم که فشار محمود بر قرمطی‌های کشورش... به مراتب بیشتر از فشاری بود که مثلاً در ایام جنگ بر هند تطبیق می‌شد... پس لشکرکشی‌های محمود در هند بیشتر جنبه‌ی مذهبی داشت تا مالی...» (غبار، ۱۳۶۸ش: ۱۰۸-۱۰۷)

این نمونه نشان می‌دهند که مورخ دیگر تنها ناقل اخبار نیست، بلکه با تکیه بر شواهد (نحوه‌ی مواجهه با قرمطی‌ها) و اصول هرمنوتیک (قرار دادن خود در افق تاریخی فاعل)، به نتیجه‌ی تحلیلی دست می‌یابد.

استفاده از تحلیل‌های ریشه‌شناسانه و زبان‌شناختی نیز یکی از ابزارهای رایج در رویکرد ترکیبی است. در واحد ثبت سیزدهم، کهزاد می‌کوشد با برقراری پیوند میان واژه‌ی «پکھت» در متون ویدی با «پشتون» و «پرشو»^۱ی کتیبه‌ی بیستون، ریشه‌ی تاریخی مشترک را اثبات کند (کهزاد، ۱۳۲۵ش، ج ۲: ۱۱۵-۱۱۸). عبدالحی حبیبی نیز از همین روش برای تحلیل واژه‌های «بهار» و «برمک» و ارتباط آنها با تاریخ بلخ بهره می‌برد (حبیبی، ۱۳۶۷ش: ۳۷۴، ۳۷۵ و ۳۸۰). هرچند این روش‌ها نشان‌دهنده‌ی تلاش مورخان برای استفاده از ابزارهای میان‌رشته‌ای است، ولی به دلیل ماهیت «حدسی-نظری»^۱ زبان‌شناسی تاریخی، نتایج آنها همیشه قطعی نیست و نشان‌دهنده‌ی مراحل اولیه‌ی تکوین تاریخ‌نگاری علمی در این حوزه است. رویکرد ترکیبی در تحلیل منابع غیرمتنی مانند آثار هنری و سکه‌ها نیز به کار رفته است. در واحد ثبت چهاردهم، کهزاد با تفسیری هوشمندانه از نشانه‌های روی سکه‌های مجهول‌الهویه‌ی غزنی، به شناخت امرای محلی آن دوره کمک می‌کند: «پادشاه شکاری دره‌ی ککرک تاجی دارد مرکب از سه هلال و سه کره... روی یکی از [سکه‌ها]... تاجش عیناً مانند تاج پادشاه شکاری است... به عقیده‌ی موسیو هاکن... امرای محلی [را] که در قرن ۵ و ۶

^۱ . speculative

مسیحی در کابل، غزنی، بامیان... سلطنت می‌نمودند، می‌توان تا اندازه‌ای از روی تاج مخصوص آنها، که عبارت از اشکال ماه نو و گره است، شناخت...» (کهزاد، ۱۳۲۵ش، ج ۲: ۳۹۹ و ۴۷۹) این شیوه، که تحلیل شمایل‌شناختی^۱ را با سکه‌شناسی^۲ ترکیب می‌کند، اوج رویکرد ترکیبی است و مورخ را در جایگاه کارآگاه قرار می‌دهد که از سرنخ‌های جزئی به تصویر کلان تاریخی دست می‌یابد. در نهایت، گاهی توصیف خود به ابزاری برای استدلال تبدیل می‌شود. در واحد ثبت پانزدهم، کهزاد برای اثبات آریایی بودن یفتلی‌ها، به جای ارائه استدلال منسجم، به نقل قول‌های متعدد از منابع گوناگون روی می‌آورد تا از طریق انباشت توصیفات، مدعای خود را اثبات کند (کهزاد، ۱۳۲۵ش: ۴۴۴-۴۵۰).

حسینعلی یزدانی نیز در واحد ثبت پنجاه و سوم، برای اثبات حضور تاریخی هزاره‌ها پیش از چنگیز، صرفاً به توصیف و تطبیق نام و ویژگی‌های قبایل باستانی با طوایف امروزی هزاره می‌پردازد و این توصیفات را به عنوان «روشن‌ترین دلیل» ارائه می‌کند (یزدانی، ۱۳۶۸ش: ۱۱۹ و ۱۲۷-۱۳۵). همچنین حبیبی در واحد ثبت هفدهم، با شرح دقیق مفاهیم محوری طریقت نقشبندیه مانند «اصل محاب اعمال»، زمینه را برای فهم اندیشه‌های جامی فراهم می‌آورد که این خود نوعی توصیف در خدمت تحلیل است (حبیبی، ۱۳۸۴ش: ۴۴-۶۰).

۳. رویکرد تبیینی (تحلیلی): گامی به سوی درک علی گذشته

این رویکرد، که عمیق‌ترین سطح تحلیل تاریخی است و به دنبال کشف چرایی، دلایل و عوامل پشت پرده‌ی رویدادهاست، کمترین فراوانی را در میان آثار بررسی شده داشت و واحدهای ثبت دوم، ششم تا نهم، دوازدهم و سیزدهم، هجدهم، بیست و چهارم و بیست و پنجم، چهل و سوم و پنجاه و سوم تا پنجاه و پنجم فاقد این رویکرد بودند. این امر نشان‌دهنده‌ی خلأ روش‌شناختی جدی است. با این حال، تلاش‌هایی

۱ . Iconography

۲ . Numismatics

برای رسیدن به این سطح از تحلیل صورت گرفته است؛ برای نمونه، میرغلام محمد غبار در واحد ثبت نخست، نمونه‌های موفقی از تبیین علی ارائه می‌دهد. وی صرفاً به گزارش گسترش ادیان نمی‌پردازد، بلکه به دنبال تبیین عوامل آن است؛ برای نمونه، بسط آیین زرتشت و الفبای خروشتی را «عوامل انکشاف اجتماعی» معرفی و رواج دیانت بودایی را به دلیل «تسلط بخشی» آن به مردم تحلیل می‌کند (غبار، ۱۳۶۸ش: ۴۰، ۴۱، ۴۶ و ۴۹). وی در واحد ثبت سوم نیز علل گرایش مردم سیستان به اسلام را با توجه به ساختارهای اجتماعی آن زمان تبیین می‌کند (غبار، ۱۳۶۸ش: ۸۶، ۸۹ و ۱۳۷-۱۴۱). چنین نمونه‌هایی نشان می‌دهند که غبار کوشیده است تا از سطح رویدادها عبور کرده، به نیروهای زیربنایی فرهنگی و اجتماعی توجه کند که این خود گامی بزرگ به سوی تاریخ‌نگاری تحلیلی است.

با این حال، در موارد دیگر، تلاش برای تبیین، به نتایج ضعیف و فاقد پشتوانه‌ی عینی منجر شده است. احمدعلی کهزاد در تحلیل علت مهاجرت آریایی‌ها، به تبیین ساده‌ی تک‌عاملی و فاقد شواهد کافی بسنده می‌کند:

«... اگر حیات در جامعه‌ی باختری ترقی نمی‌کرد، اراضی زراعتی چراگاه‌ها محدود نمی‌شد، چرا آریاها بی‌جهت تن به مسافرت و مهاجرت می‌دادند؟ این موضوع به وضاحت نشان می‌دهد که حیات اجتماعی آریاهای باختر پیش از عصر مهاجرت به منتهای ترقی و انبساط رسیده بود». (کهزاد، ۱۳۲۵ش، ج ۱: ۴۶، ۴۷ و ۱۱۴)

«رشتیا» نیز که اثرش مملو از اظهارنظرهای بدون استناد است، تبیین‌های ویژه‌ای رقم زده است، مانند «تبیین خلاف واقع» یا «تبیین معناگرا و تفسیری». در تبیین خلاف واقع مورخ توجه خود را معطوف به وقایعی می‌کند که به وقوع نپیوسته‌اند صرفاً بالقوه امکان وقوع داشته‌اند. (رشتیا، ۱۳۷۷ش: ۷۸). در تبیین معناگرا و تفسیری هم با این اعتقاد که هر عمل و واقعه‌ای متکی بر گذشته است، تلاش می‌شود پس‌زمینه‌ی گذشته و اندیشه‌ی فرد یا واقعه فهم گردد. (مفتخری، ۱۳۸۹ش: ۸) مانند فهم دلیل واقعی نامه‌نگاری‌های امیردوست محمد خان به روس‌ها و ایرانی‌ها (رشتیا، ۱۳۷۷ش: ۸۹ و

۹۰). این نوع استدلال‌ها، که بیشتر بر منطق ذهنی استوار است تا شواهد باستان‌شناختی یا متنی، نشان‌دهنده‌ی محدودیت‌های رویکرد تبیینی در این دوره است. در نهایت، در مواردی مانند واحد ثبت بیستم، تبیین در ساده‌ترین شکل خود ظاهر می‌شود؛ یعنی نویسنده با گزارش چند واقعه‌ی متوالی، تلاش می‌کند رابطه‌ی علی ساده‌ای میان آنها برقرار سازد، بدون آنکه به تحلیل عمیق‌تری از شرایط بپردازد.

جمع‌بندی

بررسی واحدهای ثبت و تحلیل دقیق یافته‌ها نشان می‌دهند که تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان در طیف روش‌شناختی قرار دارد. در سویی از این طیف، رویکرد روایی با همه‌ی ویژگی‌هایش (شامل توصیف خطی، زبان ادبی و حماسی) حضوری مسلط دارد و ریشه‌های عمیق این حوزه در سنت وقایع‌نگاری را به نمایش می‌گذارد. در میانه‌ی طیف، رویکرد ترکیبی در قالب نشانه‌ی گذار به تاریخ‌نگاری مدرن، با به‌کارگیری ابزارهای تحلیلی متنوع (از استدلال منطقی تا تحلیل‌های میان‌رشته‌ای) خودنمایی می‌کند. استقرار رویکرد ترکیبی در میانه‌ی طیف بدان معناست که نشانه‌هایی از آن در بیشتر آثار کم و بیش دیده می‌شود. در سوی دیگر طیف، رویکرد تبیینی به صورت نادر و گاه ناقص، به مثابه افق دست‌نیافته، نشان‌دهنده‌ی مسیری است که این تاریخ‌نگاری برای رسیدن به بلوغ کامل تحلیلی باید پیماید. در مجموع، «گذشته» در تاریخ‌نگاری این دوره بیشتر به مثابه «داستان» روایت شده، گاهی به صورت «معمای بازسازی شده و به ندرت در قالب «ساختار» تبیین گردیده است.

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف شناسایی گونه‌های بازنمایی گذشته در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان (۱۹۱۹-۲۰۰۱م) انجام شد و یافته‌های آن نشان داد که این حوزه در وضعیت گذار روش‌شناختی قرار دارد. سه الگوی بازنمایی روایی، ترکیبی و تبیینی، به صورت مجزا و در ترکیبی نامتوازن در آثار مورخان این دوره حضور دارند. اکنون، در بخش پایانی، به تفسیر این یافته‌ها، تبیین دلایل آن و ارائه‌ی استنتاج نهایی می‌پردازیم. تفسیر یافته‌ها: از وقایع‌نگاری تا تاریخ‌نگاری تحلیلی

سیطره‌ی رویکرد روایی بر تاریخ‌نگاری این دوره، تصادفی نیست. این پدیده را می‌توان از دو منظر تحلیل کرد:

۱. ریشه‌های عمیق این حوزه در سنت تاریخ‌نگاری کلاسیک فارسی و اسلامی که در آن «وقایع‌نگاری» و «نقل اخبار» شالوده‌ی اصلی کار مورخ را تشکیل می‌داد، همچنان پابرجاست.

۲. در بستر تاریخی افغانستان قرن بیستم، که با پروژه‌های دولت-ملت‌سازی، بحران‌های سیاسی و منازعات ایدئولوژیک همراه بود، تاریخ بیش از آنکه رشته‌ی علمی برای تحلیل بی‌طرفانه باشد، به ابزاری برای ساختن «روایت ملی» مجزا از منطقه، مشروعیت‌بخشی به حاکمیت‌ها یا تهییج احساسات عمومی بدل شد. در چنین فضایی، رویکرد روایی با زبان حماسی و توصیفی خود، کارآمدترین ابزار برای رسیدن به این اهداف بود.

با این حال، یافته مهم دیگر این پژوهش، ظهور قدرتمند رویکرد ترکیبی است. این امر نشان‌دهنده‌ی نقطه‌ی عطف و آغاز گذار از تاریخ‌نویسی سنتی به تاریخ‌پژوهی مدرن است. تلاش مورخانی مانند غبار، حبیبی و کهزاد برای به چالش کشیدن روایت‌های مسلط، استفاده از علوم کمکی مانند زبان‌شناسی و سکه‌شناسی و ارائه‌ی استدلال‌های مبتنی بر شواهد، گواه بر آغاز فرایند «حرفه‌ای شدن» رشته‌ی تاریخ در

افغانستان است. این تحول، بی‌شک متأثر از آشنایی نخبگان فکری افغانستان با روش‌شناسی تاریخی غربی و تأسیس نهادهای آکادمیک در کشور بوده است. با وجود این، چنانکه در یافته‌ها مشهود است، استفاده از این ابزارهای تحلیلی گاه به صورت غیرانتقادی و به صورت حدسی صورت گرفته است که نشان می‌دهد این گذار روش‌شناختی هنوز به بلوغ کامل نرسیده است.

مهم‌ترین و معنادارترین یافته‌ی این پژوهش، خلأ نسبی رویکرد تبیینی است. در حالی که مورخان در پاسخ به پرسش‌های «چه رخ داد؟» (رویکرد روایی) و تا حدی «چگونه بود؟» (رویکرد ترکیبی) موفق بوده‌اند، ولی کمتر به پرسش بنیادین «چرا رخ داد؟» پرداخته‌اند. این ضعف را می‌توان به فقدان تعامل کافی مورخان با دانش‌ها و روش‌های میان‌رشته‌ای نسبت داد. تاریخ‌نگاری این دوره عمدتاً «سیاسی-محور» و «رویداد-محور» باقی ماند و از تحلیل ساختارهای عمیق اقتصادی، طبقاتی و اجتماعی، که زمینه‌ساز تحولات تاریخی هستند، غفلت ورزید.

نتیجه‌گیری نهایی

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، می‌توان نتیجه گرفت که «گذشته» در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان با سه گونه‌ی اصلی بازنمایی شده است که الگوی روایی-توصیفی وجه غالب آن است. این تاریخ‌نگاری در طیف روش‌شناختی قرار دارد که از سنت وقایع‌نگاری آغاز شده، با تلاش‌های جدی برای تحلیل ترکیبی به سوی مدرنیته گام برداشته، ولی در دستیابی به چارچوب تبیینی قدرتمند و نظام‌مند، کمتر موفق بوده است.

مهم‌ترین دستاورد این مقاله، ارائه‌ی چارچوب روش‌شناختی برای ارزیابی تاریخ‌نگاری افغانستان است که از تحلیل‌های محتوایی و ایدئولوژیک مرسوم فراتر می‌رود. با تمرکز بر «ساختار بازنمایی» به جای «محتوای روایت»، این پژوهش نشان داد که چالش اصلی این حوزه، بیش از آنکه سوگیری‌های سیاسی یا قومی باشد، بحران

روش‌شناختی در نحوه‌ی رویارویی با گذشته و تحلیل آن است. امید است این تحقیق، با دامن زدن به مباحث نظری در فلسفه‌ی تاریخ، زمینه را برای پژوهش‌های آتی به منظور تقویت بنیان‌های تحلیلی و تبیینی تاریخ‌نگاری در افغانستان فراهم سازد.

پیشنهاداتی برای پژوهش‌های آینده

یافته‌های این پژوهش، که نقشه روش‌شناختی تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان را ترسیم کرد، می‌تواند نقطه‌ی آغازی برای مطالعات عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد. براساس این، موضوعات زیر برای پژوهش‌های آتی پیشنهاد می‌گردد:

۱. بررسی تحولات روش‌شناختی پس از سال ۲۰۰۱م:

محدوده‌ی زمانی این مقاله در سال ۲۰۰۱م به پایان می‌رسد. با توجه به تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پس از این دوره و گسترش ارتباطات دانشگاهی با جهان، «بررسی تداوم و تحول گونه‌های بازنمایی گذشته در تاریخ‌نگاری افغانستان پس از ۲۰۰۱م» موضوع پژوهشی بسیار ضروری است. آیا «خلاً تبیینی» که در این مقاله شناسایی شد، در دو دهه‌ی اخیر پر شده است یا همچنان به قوت خود باقی است؟

۲. تحلیل انتقادی کاربرد علوم کمکی در تاریخ‌نگاری افغانستان:

یافته‌ها نشان داد که مورخان از علوم کمکی مانند زبان‌شناسی و باستان‌شناسی بهره برده‌اند. مطالعه‌ی انتقادی با عنوان «تحلیل کاربست علوم کمکی (زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و سکه‌شناسی) در تاریخ‌نگاری ملی گرایانه‌ی افغانستان» می‌تواند مشخص سازد که آیا این علوم، ابزاری دقیق برای کشف حقیقت بوده‌اند یا ابزاری برای اثبات پیشینی ایدئولوژی‌های ویژه؟

فهرست منابع

۱. ایمان، محمدتقی و نوشادی محمودرضا، (۱۳۹۰ش)، تحلیل محتوای کیفی، نشریه‌ی پژوهش، سال سوم، ش دوم، پاییز و زمستان، ۴۴-۱۵
۲. افشار، معصومه، (۱۳۵۶ش)، وقایع‌نگاری و تاریخ‌نویسی در ایران و افغانستان، نشریه‌ی گوهر، بهمن و اسفند، ش ۵۹ و ۶۰، ۳۳-۲۷
۳. استنفورد، مایکل، (۱۳۸۲ش)، درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه: احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی.
۴. باردن لورنس، ۱۳۷۵ش، تحلیل محتوا، ترجمه: محمد یمنی دوزی سرخابی و ملیحه آشتیانی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۵. بیانی، حسین، (۱۳۹۵ش)، روش‌شناسی آنال‌نگاری شرقی در تاریخ‌نگاری افغانستان، فصلنامه‌ی فرهنگی، ادبی، هنری ادبیات معاصر (ویژه‌نامه‌ی کاتب) شماره‌ی پنجم، زمستان ۱۳۹۵، ۲۷-۴۰
۶. حبیبی، عبدالحی، (۱۳۸۴ش)، اندیشه‌ی جامی، پژوهشی در افکار و جهان‌بینی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی هروی، بی‌جا.
۷. همو، (۱۳۶۷ش)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران: نشر دنیای کتاب، چ سوم.
۸. همو، (۱۳۷۲ش)، جنبش مشروطیت در افغانستان، قم: نشر احسانی.
۹. جاویدی، غلامرضا، (۱۳۹۵ش)، فیض محمد کاتب و آسیب‌های تاریخ‌نگاری افغانستان، فصلنامه‌ی فرهنگی، ادبی، هنری ادبیات معاصر (ویژه‌نامه‌ی کاتب)، شماره‌ی ۵، زمستان ۱۳۹۵، ۶۳-۷۳
۱۰. جلال‌الدین، (۱۳۶۵ش)، بازتاب تاریخ‌نگاری تحلیلی در کتاب فیضی از فیوضات کاتب، مجموعه مقالات یانامه‌ی کاتب (به کوشش حسین نایل)، کابل، ریاست نشرات وزارت امور اقوام و قبایل، ۱۱۵-۱۰۸
۱۱. رشتیا، محمد قاسم، (۱۳۷۷ش)، افغانستان در قرن نوزده، پشاور: نشر میوند.
۱۲. رفیع‌پور، فرامرز، (۱۳۸۴ش)، تکنیک‌های خاص تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: نشر شرکت سهامی انتشار، چ سوم
۱۳. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، (۱۳۹۶ش)، تاریخ (۱) ایران و جهان باستان، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.

۱۴. سجادی، سیدصادق و عالم‌زاده، هادی، (۱۳۹۳ش)، تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه‌ی علوم انسانی، چ سیزدهم.

۱۵. سعیدی، محمدمهدی، (۱۳۹۸ش)، بررسی تاریخ‌نگاری علامه عبدالحی حبیبی، چاپ نخست، قم، اثر قلم.

۱۶. روہی، صدیق، (۱۳۶۵ش)، شیوہی پرداخت سراج‌التواریخ، مجموعه مقالات یانامہی کاتب (به کوشش حسین نایل)، کابل، ریاست نشرات وزارت امور اقوام و قبایل، ۷۱-۸۳.

۱۷. عارفی، رضا، (۱۴۰۲ش)، بررسی گفتمان تاریخ‌نگاری چپ (سوسیالیستی) در افغانستان ۱۳۷۱-۱۳۲۹ (رسالہی دکتری، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی - قدس سرہ). (منتشر نشده)

۱۸. عارفی، یوسف، (۱۴۰۲ش)، رابطہی سیاست و تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر (رسالہی دکتری، جامعہ المصطفی العالمیہ). (منتشر نشده)

۱۹. عادل، علی‌جان، (۱۳۹۸ش)، نقد تاریخ‌نگاری مورخان معاصر در بارہی شیعیان افغانستان (پایان‌نامہی کارشناسی ارشد، جامعہ المصطفی العالمیہ، مدرسہی عالی فقہ و معارف اسلامی). گنجینہی اسناد و مدارک ایران (ایران‌داک).

۲۰. غبار، میر محمد غلام، (۱۳۶۸ش)، افغانستان در مسیر تاریخ، ج اول، تهران: انتشارات مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، چ چهارم.

۲۱. غبار، میر محمد غلام، (۱۳۷۹ش)، افغانستان در مسیر تاریخ، ج دوم، کابل: مرکز نشراتی میوند، چ سوم.

۲۲. فرانکفورد - نجمیاس، چاوا و نجمیاس، دیوید، (۱۳۹۰ش)، روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی، ترجمہ: فاضل لاریجانی و رضا فاضلی، تهران: سروش.

۲۳. فرهنگ، میر محمد صدیق، (۱۳۶۸ش)، افغانستان در پنج قرن اخیر، ناشر احسان‌الله مایار، چ دوم.

۲۴. کاکر، محمد حسن، (۱۳۵۷ش)، افغان، افغانستان، کابل: انتشارات دانشگاه کابل.

۲۵. همو، (۱۳۶۷ش)، جنگ دوم افغان انگلیس، مطبعہی ریاست فرهنگی، محاذ ملی افغانستان.

۲۶. کھزاد، احمد علی، (۱۳۳۶ش)، بالاحصار کابل و پیامدہای تاریخی، ج اول، کابل: نشر انجمن تاریخ افغانستان.

۲۷. همو، (۱۳۲۵ش)، تاریخ افغانستان، ج اول و دوم، کابل: نشر انجمن تاریخ افغانستان.

۲۸. مسلمیار، احمدشعیب، (۱۳۹۹ش)، جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری افغانستان در دوران معاصر از دوره‌ی استقلال تا خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۱۹ تا ۱۹۸۹م) (رساله‌ی دکتری، دانشگاه مذاهب اسلامی). گنجینه‌ی اسناد و مدارک ایران (ایرانداک).
۲۹. مفتخری، حسین، (۱۳۸۹ش)، توصیف، تبیین و تفسیر در تحقیقات تاریخی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۴۶، ۱۳-۲
۳۰. موسوی، سیدمحمدجمال، (۱۳۹۵ش)، بررسی تاریخ‌نگاری هزاره‌ها: ظهور رویکرد و تحولات (رساله‌ی دکتری، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی- قدس سره-). گنجینه‌ی اسناد و مدارک ایران (ایرانداک).
۳۱. واسعی، سیدعلیرضا، (۱۳۸۵ش)، تاریخ تحلیلی یا تحلیل تاریخ، نشریه‌ی تاریخ‌پژوهان، ش ۶، ۱۵۴-۱۳۷
۳۲. وکیلی پوپلزایی، عزیزالدین، (۱۳۵۹ش)، احمدشاه وارث و مجدد امپراتوری افغانستان، کابل: نشر وزارت اطلاعات و کلتور.
۳۳. یزدانی، حسینعلی، (۱۳۶۸ش)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، قم: نشر مؤلف، چاپ مهتاب.

۱. Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (۱۹۸۵). *Naturalistic Inquiry*. Beverly Hills, CA: Sage Publications.
۲. Lorenz, C. (۲۰۰۱). History, forms of representation and functions. In N. a. Smelser & P. Baltes (Eds.), *International Encyclopedia of the Social and Behavioral Sciences* (Vol. ۱۰, pp. ۶۸۳۵-۶۸۴۲). Elsevier.
۳. Rose, F. C. (۲۰۰۲). Historiography: An introduction. *Journal of the History of the Neurosciences*, 11(۱), ۷-۳۵.
۴. Topolski, J. (۱۹۸۷). Historical narrative: Towards a coherent structure. a. *History and Theory*, 26(۴, Beiheft ۲۶), ۷۵-۸۶.

ضمیمه

جدول ۱: واحدهای ثبت مورد بررسی به تفکیک کتاب‌های مربوط در ذیل هر اثر

شماره‌ی واحد ثبت / فصل‌ها یا بخش‌های مربوط	کتاب / منبع
۱. فصل چهارم: سقوط استیلای خارجی و تأسیس دولت‌های مستقل افغانستان ۲. فصل پنجم: ورود عنصر ترک و نفوذ دولت ساسانی ۳. فصل هفتم: افغانستان از قرن نهم تا قرن سیزدهم میلادی ۴. فصل هشتم: اوضاع اجتماعی افغانستان از ظهور اسلام تا حمله‌ی چنگیز ۵. فصل دوازدهم: افغانستان از قرن هجدهم تا قرن بیستم	افغانستان در مسیر تاریخ (میرغلام محمد غبار)
۶. بنای اولیه‌ی بالاحصار ۷. از تماس اول عرب‌ها به کابل تا ظهور فتنه‌ی مغول ۸. موقعیت بالاحصار کابل و برخی ممیزات عمرانی و جغرافیایی و گردشگاه‌های اطراف آن ۹. همایون ۱۰. سفر چهارم شاه جهان به کابل	بالاحصار کابل و پیامدهای تاریخی، جلد اول (احمدعلی کهزاد)
۱۱. فصل دوم: آریا، کتله‌ی باختری هندو اروپایی، مدنیت ویدی ۱۲. فصل چهارم: سلطه‌ی بیگانه؛ هخامنشی‌ها ۱۳. فصل هفتم: پارت‌ها و اسکایی‌ها ۱۴. فصل نهم: صنعت گریکو بودیک ۱۵. فصل یازدهم: یفتلی‌ها	تاریخ افغانستان، جلد اول و دوم (احمدعلی کهزاد)
۱۶. فصل اول: موقف عرفانی جامی در پیوستگاه فلسفه و عرفان با ساینس ۱۷. فصل دوم: طریقت جامی ۱۸. فصل سوم: تجلی فکر جامی در سلامان و آبسال	اندیشه‌ی جامی (عبدالحی حبیبی)
۱۹. فصل اول: مشروطیت در آغاز ۲۰. فصل دوم: مشروطیت دوم	جنبش مشروطیت در افغانستان (عبدالحی حبیبی)
۲۱. مقدمات جنبش ابومسلم و تشکیل دولت عباسی ۲۲. خراسان پس از ابومسلم و دوام جنبش‌های ملی ۲۳. برمکیان بلخی ۲۴. جامعه و طبقات ۲۵. ابنیه و تعمیرات شهرها ۲۶. فرهنگ (فکر و علم و ادب) ۲۷. مذاهب و فرق	تاریخ افغانستان پس از اسلام (عبدالحی حبیبی)
۲۸. باب دوم: خراسان و مردم آن ۲۹. باب سوم: پشتون‌ها در روند تشکیل دولت ۳۰. باب پنجم: احمدشاه ابدالی و تشکیل امپراتوری ۳۱. باب هفتم: نفاق پسران شاه ۳۲. باب نهم: افغانستان و امپریالیزم - امیر دوست محمد و جنگ اول ۳۳. باب یازدهم: امیر عبدالرحمن - مستبد باکفایت ۳۴. باب سیزدهم: امان‌الله شاه - استقلال و اصلاحات ۳۵. باب پانزدهم: محمد نادرشاه - اعاده‌ی امنیت و نظام خانوادگی ۳۶. باب هفدهم: پادشاهی محمد ظاهرشاه؛ مرحله‌ی دوم - گامی به	افغانستان در پنج قرن اخیر (میرمحمد صدیق فرهنگ)

شماره‌ی واحد ثبت / فصل‌ها یا بخش‌های مربوط	کتاب / منبع
سوی مشروطیت	
۳۷. رویدادهای دوران امارت اول دوست محمدخان ۳۸. رویدادهای دوران امارت دوم دوست محمدخان ۳۹. وقایع مرتبط با سلطنت اول امیر شیرعلی خان ۴۰. جنگ دوم افغان انگلیس	افغانستان در قرن نوزدهم (محمد قاسم رشتیا)
۴۱. واقعات سال ۱۱۲۷ ۴۲. واقعات سال ۱۱۳۰ ۴۳. واقعات سال ۱۱۳۲ ۴۴. واقعات سال ۱۱۳۶ ۴۵. فصل دوم: افغان‌ها و تأسیس دولت	احمدشاه وارث و مجدد... ع. وکیلی
۴۶. فصل اول: روابط خارجی و اعلان جنگ با افغانستان ۴۷. فصل سوم: قیام کابل ۴۸. فصل پنجم: قیام عمومی دسمبر ۴۹. فصل هفتم: دوام و گسترش مبارزه و جلوس امیر عبدالرحمن	جنگ دوم افغان انگلیس (محمدحسن کاکر)
۵۰. بخش اول: اشکال مین‌داری	مالکیت ارضی و جنبش‌های ... (اعظم سیستانی)
۵۱. پیدایش تشیع در افغانستان ۵۲. ظهور سلسله‌های محلی ۵۳. طوایف هزاره پیش از چنگیز ۵۴. دای‌ها ۵۵. حاکمان مغلی افغانستان	پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها (حسینعلی یزدانی)

